



چه محتوا احاطه داشته باشد، از مباحث کلی و راهبردی که معمولاً در دیدارها مطرح می شود روی آنها تاکید می کردند، این بود که شعر باید حرکت آفرین و امید بخش باشد و دیگر اینکه در شعر آیینی باید دقت شود مسائلی که مطرح می شود سندیت داشته باشد، و همواره به شاعران مشهدی گوشزد می کردند که شعر گفتن به لهجه مشهدی و مبتنی بر فرهنگ عامه را مد نظر داشته باشند.

خود از دیدارها و نشست هایی که به اتفاق شاعران مشهد با ایشان داشتم خاطرات فراوانی دارم از جمله دیداری که زمان ریاست جمهوری در یکی از سفرهای نوروزی که به مشهد داشتند، در دارالزهد آستان قدس رخ داد و حدود بیست نفر از شاعران مشهد در آن دیدار شرکت داشتند، مجید نظافت شعر سپید بسیار تندی در نگوشت اختلاف طبقاتی خواند و من هم که تحت تاثیر قرار گرفته بودم این غزل را خواندم که:

بیا به آینه، قرآن، به آب برگردیم
بیا به اسب، حماسه، ر کاب برگردیم
بیا دوباره مروری کنیم خاطره را
به روزهای خوش التهاب برگردیم
کنون که موعظه در کاخ هانمی گیرد
بیا به سرب، به سرب مذاب برگردیم
به دست های پر از پینه، سفره های تهی
به حرف اول این انقلاب برگردیم
اگر چه طلی شده وقت سفر، ولی ای دل
بیا به آینه، قرآن، به آب برگردیم
خواندن این غزل بعد از شعر تند مجید نظافت آقا را بر آن داشت تا بحثی جدی را در رابطه با تفاوت مکتب اسلام با سایر مکاتب در نحوه پیمودن راه برای رسیدن به هدف بیان کنند، و بعد خطاب به من گفتند آلمان خوبی در شعر

شما مطرح است اما از این مسیر که شعر شما نشان می دهد به آثار شایسته خواهیم رسید، بعد یادم هست برای اینکه فضا کمی لطیف تر شود خواستند دوستان بومی سرا شعر به لهجه مشهدی بخوانند، شادروان سید محمد خسرو نژاد که البته به مدح و مرثیه سرایی اهل بیت شهرت داشت اجازه خواست تا از سروده های محلی بخواند و خواندو با این بیت شروع کرد که:

او دختر ببین که از او کوچه رد مره
در پایه پندری که ای ساخ جزو و مد مره
شعر خسرو نژاد محتوایی داشت که برای خواندن در چنین مجلسی کمی ناپرهیزی به حساب می آمد البته شعری شنیدنی و خوش ساخت بود اما مضمون آن در رابطه با عشق پسری به دختری بود و جریان خواستگاری و رفوزه شدن پسر در تحصیلاتش به خاطر این عشق و البته توصیفات از ابراز این عشق توسط پسر به دختر، با این حال شعر عقیف بود و در مجموع پیامش این بود که باید شرایط از دواج برای جوان ها سهل شود و از تجملات و تشریفات زائد کاسته شود.

در حین اینکه خسرو نژاد شعرش را می خواند برخی زمزمه ها شروع شد و علائم نگرانی را در چهره برخی می شد دید. یکی دو نفر هم، البته از حاضران غیر شاعر تحمل نکردند و رفتند بیرون، اما مقام معظم رهبری با سعه صدر تمام شعر را شنیدند، و بعد هم با هوشمندی تمام و همان لحن هنرمندانه هم جناب خسرو نژاد را متوجه ناپرهیزی اش کردند و هم کاسه های داغتر از آش را. در جریان یکی دیگر از همین نشست های شاعران مشهد با مقام معظم رهبری، ایشان غزلی از سروده های خودشان را قرائت کردند

که در بیت پایانی آن ابراز لطفی کرده بودند به دوستان خراسانی خودشان و با عنایت به اینکه بیشترین دوستان خراسانی ایشان را شاعران شکل می دهند و از طرفی این ابراز لطف در قالب یک شعر آمده است طبیعی است که مراد اصلی از این دوستان همان دوستان شاعر خراسانی ایشان باشند، غزل این بود:

سر خوش ز سیوی غم پنهانی خویشم
چون زلف تو سر گرم پریشانی خویشم
در بزم وصال تو نگویم ز کم و بیش
چون آینه خو کرده به حیرانی خویشم
لب باز نکردم به خروشی و فغانی
من محرم راز دل توفانی خویشم
یک چند پشیمان شدم از رندی و مستی
عمری است پشیمان ز پشیمانی خویشم
از شوق شکر خنده لبش جان نسپر دم
شرمنده جانان ز گران جانی خویشم
بشکسته تر از خویش ندیدم به همه عمر
افسرده دل از خویشم و زندانی خویشم
هر چند امین بسته دنیانی ام اما
دل بسته یاران خراسانی خویشم
غزل ایشان خیلی شاعران شرکت کننده در آن نشست را متأثر کرد و شور و شوق زاید الوصفی را در جان جمع برانگیخت بعد ها اکثر قریب به اتفاق دوستان به استقبال غزل ایشان رفتند و در حد توانشان پاسخگوی عنایت و لطف ایشان شدند، از جمله آقای محمد جواد غفورزاده متخلص به شفق با این غزل:

من موجه و سر گرم پریشانی خویشم
حیران سواد خط پیشانی خویشم
با آنکه بهار است و هوا مشک فشان است
در دام هوس ماندم و زندانی خویشم
بگذار که با جوهر اشکم بنویسم
ای نفس در این دایره قربانی خویشم

در ساحل آرام رضا از سر تسلیم
من خانه بدوش دل توفانی خویشم
تا سر بگذارم به غبار قدم دوست
بی تاب تر از دیده بارانی خویشم
من ذره ناچیزم و در چشمه خورشید
حیرت زده از آینه گردانی خویشم
گر قسمت من بخت غالی نشد اما
دلخوش به همین شور غزلخوانی خویشم
تا بر سر من سایه این چتر بهشتی است
آسوده دل از بی سرو سامانی خویشم
پایان غزل مصرع زیبای امین است
دل بسته یاران خراسانی خویشم
غزلی نیز از استاد محمد قهرمان را به واسطه نقل دوستان شنیدم که بیت پایانی آن این بود:

من بنده آن یار سفر کرده که می گفت
دل بسته یاران خراسانی خویشم
من هم غزل ایشان را با تغییری در ردیف به این شکل به استقبال رفتم
چون بانگ اذان بر لب همخوانی مایی
ای پیر که مجموع پریشانی مایی
یعقوب که می رفت به ما پیر هنی داد
می گفت که تو یوسف کنعانی مایی
تو داغ تر از داغی و مادر تر از درد
تو آینه دیده بارانی مایی
با دست شپیدی که به تو عشق عطا کرد
پیمان ابوالفضل مسلمانی مایی
هر روز حماسه به لب تفته میدان
هر شب غزل خلوت عرفانی مایی
آغاز پر افشانی گل در سحری سبز
پایان شب سر به گریبانی مایی
پا بر سر گردون زدی و باز هم از مهر
پابند غزل های خراسانی مایی
و بسیاری دیگر که اگر همه آنها گردآوری شود مجموعه قابل را شکل خواهد داد.